

اخلاق جنسی

(۳)

در شماره گذشته اصول اخلاق با اصطلاح نوین جنسی تشریح شد ، اکنون نوبت آنست که اصول و پایه‌هایی که این مکتب بر روی آنها بنا شده است ارزیابی نمائیم .
آن اصول عبارت است از :

۱ - آزادی هر فردی مطلقاً محترم است و باید محفوظ بماند ، مگر آنجا که مزاحم آزادی دیگران باشد ، بعبارت دیگر: آزادی را جز آزادی نمیتواند محدود کند .

۲ - سعادت بشر در گرو پرورش استعدادهایی است که در نهاد دارد . خودپرستیها و انار - حتیهای روحی ، ناشی از آشننگی غرائز ، و بالاخص غریزه جنسی است ، و آشننگی غرائز از عدم ارضاء و اشباع آنها ناشی میگردد .

۳ - آتش میل و رغبت بشر ، در اثر منع و محدودیت ، فزونی می گیرد ، و مشتعل تر میگردد و در اثر ارضاء و اشباع کاهش می یابد و آرام می گیرد ، برای انصراف بشر از توجه دائم به امور جنسی و جلوگیری از عوارض ناشی از آن ، راه صحیح اینست که هر گونه قید و ممنوعیتی را در این راه از جلو پایش برداریم .

چنانکه ملاحظه میشود ، اصل اول از سه اصل بالا ، فلسفه‌ی و اصل دوم تربیتی و اصل سوم روانی است .

این سه اصل را ما از مجموع گفته‌ها و نظرات طرفداران این سیستم اخلاقی استنباط میکنیم و الاهیچکدام از آنان به این ترتیب و تفصیل اصول سیستم اخلاقی خود را بیان نکرده اند .

اصل آزادی

طرفداران این سیستم اخلاقی از آن جهت باین اصل که تکیه گاه و اساس اصلی حقوق فردی بشمار رفته ، تکیه کرده اند که بگمان آنها این سلسله مسائل فاقد جنبه اجتماعی میباشد زیرا بعقیده آنها آزادی جنسی یک فرد بحق دیگران ضربه نمیزند ، فقط آنجا که پای فرزند و اطمینان پدری و فرزند بیامیاید ، حق شوهر پیدا میشود و لازم میگردد که زن از باردار شدن از غیر شوهر قانونی خود ، خودداری کند ، و تازمانی که وسائل ضدآبستنی در کار نبود لازم بود برای

صیانت این حق مرد، زن عفاف و تقوا را رعایت کند تا نسبت بشوهر خود وفادار بماند، فعلا با وسائل موجود، چنین ضرورتی در کار نیست.

علیهذا در این جا درباره دو قسمت باید تحقیق شود: یکی اینکه آزادی راجز آزادی دیگران و لزوم رعایت آنها نمی تواند محدود کند، دیگر اینکه روابط جنسی از ناحیه اطمینان پدر و فرزندی، با اجتماع و زندگی عمومی و حقوق اجتماعی ارتباط ندارد.

اما قسمت اول باید ببینیم آنچه آزادی را با اصطلاح حق مسلم بشر قرار می دهد چیست؟ بر خلاف تصور بسیاری از فلاسفه غرب آنچه آزادی را مینوا و اساس حق آزادی و لزوم رعایت و احترام آن می گردد میل و هووی و اراده فرد نیست، بلکه استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل بوی اده است، اراده بشر تا آنجا محترم است که با استعداد های عالی و مقدسی که در نهاد بشر است هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشانند، اما آنجا که بشر را بسوی فنا و نیستی سوق می دهد و استعداد های نهانی را بهدر می دهد احترامی نمی تواند داشته باشد، ما در آینده انشاء الله مستقلا و بطور تفصیل تحت عنوان «انسان و آزادی» مسئله آزادی را طرح خواهیم کرد، اینجا همین قدر یاد آوری می کنیم که بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه انسان آزاد آفریده شده: اینست که به او میل و خواست و اراده داده شده است، و این میل باید محترم شناخته شود مگر آنجا که با میل ها و خواست های دیگران مواجه و معارض شود و آزادی میل های دیگران را بخطر اندازد. ماثابت می کنیم که علاوه بر آزادیها و حقوق دیگران، مصالح عالییه خود فرد نیز می تواند آزادی او را محدود کند.

بزرگترین تیشه ای که بریشه اخلاق زده شده بنام آزادی و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است!

وقتی که از آقای «راسل» سؤال میشود آیا خود را بهیچ يك از سیستم های اخلاقی مقید میدانید؟ جواب می دهد: آری، ولی جدا ساختن اخلاق از سیاست کار دشواری است، بعقیده من علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود: فرض کنید زیدی بخواهد فلان عمل را که برای خودش مفید بوده و در عین حال بهمسایگانش زیان میرساند انجام دهد، اگر زید بدین طریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند آنان گرد هم جمع شده و خواهند گفت: «ما بهیچ وجه موافق نیستیم باید کاری کرد که او سوء استفاده نکند» بنا بر این ملاحظه میشود که کار ما بیک امر جنائی مختموم میگردد و این قضیه کاملا منطقی و عقلانی است، روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هماهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع میباشد» (۱)

این روش اخلاقی از لحاظ عملی بودن کمتر از مدینه فاضله افلاطون نیست. آقای راسل در

اخلاق، مقدساتی را برسمیت نمی‌شناسد، معانی و مفاهیمی که انسان آنها را برتر از منافع مادی شخصی خود بداند و بخاطر آنها میل و خواست و اراده خود را محدود کند سراغ ندارد، اخلاقی را که مبتنی بر چنین معانی و مفاهیم باشد اخلاق «تابو» میخواند، یگانه چیزی را که مقدس می‌شمارد آزادی خواست و اراده و میل است، آزادی اراده و میل را فقط با مواجه شدن با میل و اراده دیگران در جهت مقابل، قابل تحدید میدانند، آنگاه گرفتار این بن بست میشود که در این صورت چه قدرتی میتواند آزادی شخص را محدود کند و او را در مقابل آزادیهای دیگران و ادار به تسلیم و احترام نماید. میگوید: قدرت منع و جلو گیری دیگران، میگوید من که بخاطر منافع خودم میخواهم منافع دیگران را بخاطر اندازم آنها بخاطر منافع خودشان بایکدیگر اتفاق خواهند کرد و جلو مرا خواهند گرفت و من ناچار تسلیم خواهم شد و اجباراً منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ خواهم کرد.

آقای راسل میخواهد با این بیان منافع خصوصی را حافظ و نگهدار حقوق عمومی معرفی کند، همین جا است که عقیم بودن فلسفه اخلاقی او روشن میگردد.

بدیهی است اگر فرض کنیم همیشه افراد اجتماع یا گروههای اجتماعی دارای قدرت و زور مساوی هستند، و همیشه افراد و گروهها آماده اتفاق و اتحاد علیه متجاوز میباشند و همیشه يك فرد که دارای قدرت کمتری است تصمیم میگیرد علیه منافع اکثریت گام بردارد، البته در این صورت فرضیه آقای راسل درست از آب در خواهد آمد.

اما آیا همیشه افراد و گروهها دارای قدرت مساوی هستند؟ آیا همیشه کسانی که مورد تجاوز قرار می گیرند آماده اتفاق و اتحادند؟ آیا همیشه فرد علیه منافع اکثریت تصمیم میگیرد؟ متجاوز تا بزور و قدرت خود اعتماد نداشته باشد دست بتجاوز نمی زند.

اخلاقی که آقای راسل پیشنهاد میکند قادر است تنها به ضعیفان توصیه کند که از زور نیرومندان بترسند و بحقوق آنها تجاوز نکنند اما قادر نیست زورمندان را که علیه ناتوانان اتفاق میکنند و اطمینان دارند که میتوانند اعتراض آنها را با قوه قهریه پاسخ دهند بترك تجاوز توصیه کند، چونکه طبق این فلسفه عمل آنها ضد اخلاقی نیست. زیرا آنها ضرورتی نمی بینند که منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ کنند.

این فلسفه اخلاقی بهترین توجیه کننده حق زور گوئی و دیکتاتوری است، عجب اینست که آقای راسل شمار خود را در همه عمر آزادیخواهی و حمایت از حقوق ناتوانان قرارداد است اما فلسفه ای که برای اخلاق ساخته است پایه های دیکتاتوری را استحکام می بخشد. در فلسفه غرب از این نمونه ها باز هم هست که فیلسوفی فلسفه اش يك جور حکم می کند و شعار زندگیش طور دیگر.

اما قسمت دوم: این قسمت مربوط به اینست که ازدواج و تشکیل اجتماع خانوادگی تا چه حد جنبه فردی و خصوصی دارد و تا چه حد جنبه عمومی و اجتماعی؟ بدون شك در ازدواج تمتع شخصی و مسرت فردی وجود دارد، انگیزه افراد در انتخاب همسر بهره‌مند شدن از مسرت و لذت بیشتر زن‌گی است، اکنون باید ببینیم آیا از آن نظر که دو فرد بنام زن و شوهر می‌خواهند زندگی مشترک و مقرون به خوشی و مسرتی تشکیل دهند و از شیرینی‌های زندگی بهره‌مند گردند؛ بهتر و عادلانه‌تر اینست که قانون خانوادگی را قانون خوشیها و کامیابیهای جنسی قرار دهند و حداکثر مساعی خود را برای لذت بخش نمودن این قانون صرف کنند و اما اجتماع بیرون، اجتماع بزرگ محیط کار و فعالیت و بر خوردهای دیگر باشد یا بهتر اینست که لذا آن دو کامیابیهای جنسی از محیط خانوادگی با اجتماع بزرگ کشیده شود، کوچ و خیا بان و مغازه‌ها و محیط‌های اداری و باشگاهها و تفریحگاههای عمومی همه جا آماده انواع کامیابیهای جنسی نظری و لمسی و غیره بوده باشد؟

اسلام طریق اول را توصیه کرده است، اسلام اصرار فراوانی دارد که محیط خانوادگی آمادگی کامل برای کامیابی زن و شوهر از یکدیگر داشته باشد، زن یا مردی که از این نظر کوتاهی کند مورد نکوهش صریح اسلام قرار گرفته است، اسلام اصرار فراوانی بخرج داده که محیط اجتماع بزرگ، محیط کار و عمل و فعالیت بوده و از هر نوع کامیابی جنسی در آن محیط خودداری شود، فلسفه تحریم نظر بازی و تمتعات جنسی از غیر همسر قانونی، و هم فلسفه حرمت خودآرائی و تبرج زن برای بیگانگان همین است.

کشورهای غربی که ما اکنون کور کورانها از آنها پیروی می‌کنیم راه دوم را انتخاب کرده‌اند. کشورهای غربی در انتقال دادن کامیابیهای جنسی از قانون خانوادگی به محیط اجتماعی بیداد کرده‌اند و جریمه‌اش را می‌دهند، فریاد منفکرانشان بلند است، آنها وقتی که می‌بینند برخی کشورهای کمونیستی جلوا این کارها را گرفته و مانع هدر دادن نیروهای جوانان در اجتماع شده‌اند بچشم غبطه با آنها مینگردند.

اگر زندگی و خوشی و مسرت در زندگی را مساوی با اعمال شهوت بدانیم و چنین فرض کنیم که هر کس بیشتر می‌خورد و می‌خواهد و عمل آمیزش انجام میدهد او از مسرت و خوشی بیشتری بهره‌مند است، و به عبارت دیگر اگر استعداد های بهجت‌زای انسانی و موجبات ناراحتیهای او را محدود بدانیم با آنچه حیوانات دارند، البته انتقال کامیابیهای جنسی از قانون خانوادگی به اجتماع بزرگ لذت و مسرت بیشتری خواهد داشت، اما اگر بتوانیم تصور کنیم که اتحاد روح زن و شوهر و عواطف صمیمانه‌ای که احیاناً تا آخرین روزهای پیری که غریزه جنسی فعالیتت ندارد باقی است،

برای زندگی ارزش بیشتر و بالاتری دارد ، اگر بتوانیم تصور کنیم که لذتی که يك مرد از مصاحبت همسر مشروع و وفادارش میبرد بالذتی که از مصاحبت يك زن هر جائی میبرد تفاوت دارد کوچکترین تردیدی در این جهت نخواهیم کرد که بخاطر بهره مند شدن از مسرت بیشتر و آرامش بیشتر ، لازم است عواطف جنسی افراد را محدود به مسرقانونی کرده و محیط و کانون خانوادگی باین کار ، واجتماع بزرگ را بکار و فعالیت اختصاص دهیم .

مطلب مهمتر جنبه های اجتماعی مسئله ازدواج است ، ازدواج تنها برای این نیست که زن و مرد از مصاحبت یکدیگر لذت بیشتری ببرند ، ازدواج و تشکیل کانون خانوادگی ایجاد کانون پذیرائی نسل آینده است ، سعادت نسل های آینده بستگی کاملی دارد به وضع اجتماع خانوادگی . دست توانای خلقت برای ایجاد و بقا و تربیت نسل های آینده علائق نیرومند زن و شوهری را از يك طرف و علائق پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی را از طرف دیگر بوجود آورده است .

عواطف اجتماعی و انسانی ، در محیط خانوادگی رشد میکنند ، روح کودک را حرارت محبت فطری و طبیعی چند صد درجه پدر و مادر نرم و ملایم می کند .

ما وقتی که می خواهیم عواطف دو نفر را نسبت بیکدیگر تحریک کنیم ، می گوئیم افراد يك ملت برادر یکدیگرند ، یا میگوئیم افراد بشر همه برادر یکدیگر و عضو يك خانواده هستند ، قرآن کریم عواطف پاک ایمانی مؤمنین را به عواطف برادری تشبیه می کند : انما المؤمنون اخوة . عواطف برادری تنها از خویشاوندی وهم خونی پیدانمیشود ، عمده اینست که دو برادر در يك کانون محبت بزرگ می شوند ، راستی اگر عواطف برادری که ناشی از کانون باصفا و پرمهر خانوادگی است از میان برود ، آیا افراد اجتماع میتوانند کوچکترین عواطفی نسبت به هم داشته باشند ؟

می گویند در اروپا تا حدود زیادی عدالت هست و اما عواطف بسیار کم است ، حتی در میان برادران و پدران و فرزندان عواطف کمی مشاهده می شود ، برخلاف مردم مشرق زمین . چرا ؟ برای اینکه اینگونه عواطف در کانون های باصفا و صمیمی و پرمهر خانوادگی رشد می کند ، اما در اروپا چنین صفا و صمیمیت و وحدت و یگانگی میان زنان و شوهران وجود ندارد . چرا این یگانگی که معمولا در مشرق زمین میان زنان و شوهران وجود دارد ، در آنجا وجود ندارد ؟

برای اینکه در آنجا عواطف جنسی زن و مرد بیکدیگر اختصاص ندارد ، هر کدام بطور نامحدود می توانند لااقل از تمتعات نظری و لمسی در اجتماع بزرگ بهره مند شوند .